

بررسی سیاست گرایش مأمون عباسی به ایرانیان

نبی اله باقری زاد گنجی | دبیر تاریخ؛ شهرستان بابل

bagherizad@gmail.com

مقدمه

در این تردید نیست که عباسیان برای عمومی کردن دعوت خویش و پیشبرد آن به ایرانیان، به ویژه خراسانیان، تکیه داشتند. چه، خراسان خود کانون اصلی دعوت عباسیان و برآمدن افرادی مانند ابو مسلم خراسانی و خاندان برمکی در برپایی و سپس اداره خلافت عباسی بود. در این میان دوره خلافت مأمون را که بدون شک قدرت خویش را با تکیه بر یاری مستقیم ایرانیان در خراسان پایه گذاری کرده می توان نقطه اوج این سیاست به شمار آورد. عمده تلاش مأمون در خراسان در جهت تقویت و بهبود بخشیدن به روابط ایرانیان با دستگاه خلافت عباسی بود. بر این اساس، او فضل بن سهل را به وزارت خویش برگزید و امور مهم خلافت عباسی را در عراق و دیگر ولایات به حسن بن سهل و دیگر کارگزاران ایرانی واگذار کرد. نوشته حاضر می کوشد علل تمایل مأمون به ایرانیان را در ابعاد مختلف تبیین نماید.

کلیدواژه‌ها: عباسیان، مأمون، ایرانیان

علل گرایش مأمون به ایرانیان

ولیعهدی تشویق کرد بی نتیجه ماند. (زرگری نژاد، ۱۳۸۶: ۱۸۴) به این شرح که، امین بعد از رسیدن به خلافت، برادرش مأمون را از جانشینی خود عزل و بر خلاف وصیت پدرش، پسر خود موسی را به جانشینی و ولیعهدی خود انتخاب کرد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۶۵؛ ابن اعثم، ۱۴۱۱، ج ۸: ۴۰۸) نتیجه این کار بروز جنگ بین امین و مأمون بود که می توان از آن به «کشمکش عناصر نژادی عربی و ایرانی» یاد کرد، (فیاض، ۱۳۷۸: ۱۹۰؛ ولوی، ۱۳۹۰: ۱۷۸؛ غلامحسین صدیقی، ۱۳۷۵: ۲۸۳) و در نهایت به قتل امین انجامید. در اندک مدتی به دنبال این قتل مردم خراسان در سال ۱۹۵ هجری و مردم تمام سرزمین های اسلامی، سه سال بعد، در سال ۱۹۸ هجری، با مأمون به عنوان خلیفه مسلمانان بیعت کردند.

مأمون بعد از قتل برادرش امین، علی رغم اینکه سپاهیان او بر بغداد دست یافته بودند، نمی توانست به سادگی و سهولت راه بغداد را پیش گیرد و خراسان را ترک گوید. چون اعمال این سیاست بازتاب منفی در ایران، خاصه در خراسان به دنبال می آورد و اشراف ایرانی را به عکس العمل وا می داشت. لذا مأمون تا سال ۲۰۴ هجری (حدود یک دهه) در خراسان که مهم ترین پایگاه پشتیبانی او بود و او پیروزی خود را مدیون مردم این سرزمین می دانست، باقی ماند.

کشاکش بین امین و مأمون را در دوره نخستین خلافت عباسی، که در نهایت به مرگ امین منجر شد، می توان در چارچوب مسئله جانشینی مورد بررسی قرار داد. پیش از آن، اقدام سقاح در انتخاب برادرش منصور (دوانقی) به جانشینی خود و انتخاب عیسی بن موسی به ولایتعهدی وی (طبری، ۱۳۷۵، ج ۲: ۴۸۸۰) الگوی تعیین جانشینی را در خلافت عباسی، با چالش مواجه ساخته بود. در ادامه آن چالش، اینک در عصر طلایی عباسیان، جانشینی به صورتی بدفرجام یعنی در نبرد دو برادر و مرگ امین، خود را نمایان ساخت. البته این حادثه در شیوه راه حلی که پدر آنان، هارون، برای موضوع جانشینی خود انتخاب کرده بود، ریشه داشت. هارون در سال ۱۸۳ هجری ابوالعباس عبدالله ملقب به مأمون را که در این هنگام سیزده سال داشت، ولیعهد دوم خویش بعد از امین قرار داد و امارت خراسان و نواحی شرقی خلافت عباسی را به او سپرد. ظاهراً هارون می خواست با تعیین امین به جانشینی خویش و معرفی مأمون به عنوان ولیعهد امین، دو جریان نیرومند دنیای اسلام، یعنی اعراب و ایرانیان را به سوی حمایت از خلافت عباسی سوق دهد. اما ترفند او برای از میان بردن زمینه های منازعه امین و مأمون بر سر قدرت، به علت افزون طلبی اشرافیت عربی که امین را به عزل مأمون از

بدون شک آغاز فعالیت‌های سیاسی مأمون به دوران حضور او در ایران باز می‌گردد. هر چند عدم حضور وی در هنگام مرگ خلیفه، جریان را به‌نحوی که پیش آمد رقم زد، اما همین اتفاق برگ برنده‌ای برای او بود تا به دور از چشم دستگاه خلافت قدرتی چاره‌ساز برای خود رقم بزند؛ قدرتی که در موقع لزوم توانایی مقابله با مخالفین از جمله برادرش امین را داشته باشد. در واقع، چگونگی تعیین جانشین از سوی هارون، که همان انتخاب فرزند کوچک‌تر به جانشینی خود بود، می‌توانست این مخالفت را رقم بزند، باید گفت، مأمون که از این مسئله به خوبی آگاه بود تلاش کرد با موجه نشان دادن مسئله جانشینی فرزندان خلیفه یکی پس از دیگری، یعنی خود و برادرش، در ساخت قدرت دولت عباسیان توازنی نسبی بین نیروهای خلافت برقرار نماید تا برآیند نیروهای آن در راستای تداوم حفظ قدرت در خاندان عباسیان قرارگیرد. (ظریفیان شفیعی و صیامیان گرجی، ۱۳۸۸: ۴۰)

در واقع، پرداختن به این سؤال که چرا مأمون در رقابت با امین نتوانست از پایگاه قابل توجهی در جامعه عربی برخوردار شود، راز کشش و گرایش مأمون به ایرانیان را آشکار می‌سازد. برای پی بردن به این مسئله باید ساختار قدرت در حوزه عربی خلافت عباسی به‌ویژه بغداد و هم‌چنین رقابت خانوادگی خاندان عباسی بررسی شود.

مادر مأمون کنیزی ایرانی بود که به هنگام زایمان از دنیا رفته بود، اما مادر امین نوه منصور (زرکلی، ۱۹۸۰، ج ۳: ۴۲)، خلیفه پیشین، و هم هاشمی و هم عرب بود و در دستگاه خلافت نفوذ بسیاری داشته است. خاندان هاشمی عباسی بر سر جانشینی هارون رقابت داشتند. این امر در عملکرد دایی‌های امین، فرزند هاشمی هارون و زبیده، نواده منصور عباسی که همسری هارون را داشت، در حمایت از ولایتعهدی امین دیده می‌شود و نقش مادر، همسر خلیفه و خاندان عباسی را در ساخت قدرت خلافت عباسی نمایان می‌سازد. همین امر می‌توان نخستین دلیل پذیرش امین از سوی جامعه عربی و ناکامی مأمون در یافتن پایگاهی بین آنان دانست. هاشمی بودن مادر امین سبب شد تا جامعه عرب به خلافت او نگاه بهتری داشته باشند و به‌عنوان بستگان نزدیک خلیفه به حمایت از او بپردازند که این برتری و پذیرش سرانجام در معرفی ولیعهد توسط هارون به منصف ظهور رسید. امین در سال ۱۷۵ هجری در سن پنج‌سالگی به‌عنوان ولیعهد اول، و مأمون در سال ۱۸۳ هجری در سن سیزده سالگی به‌عنوان ولیعهد دوم انتخاب شد (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۲: ۵۲۸۳)، این در حالی است که مأمون از امین بزرگ‌تر بود البته هارون به دو ولیعهد بسنده نکرد و در اقدامی بی‌سابقه، قاسم فرزند دیگر خود را بعد از امین و مأمون ولیعهد سوم خود انتخاب نمود و سرزمین جزیره را به او داد. بدینسان، وی دولت عباسی را

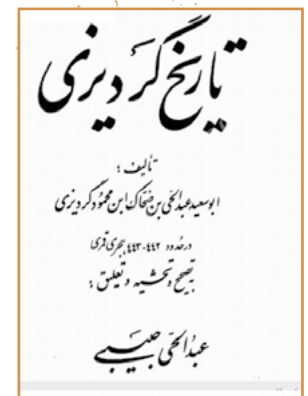
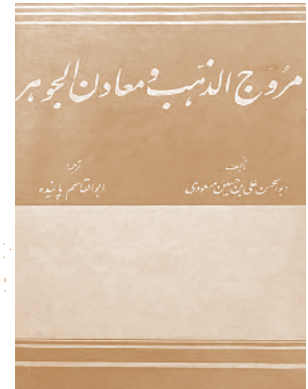
میان سه فرزند خویش تقسیم کرد و از همان آغاز زمینه رقابت و نزاع را بین آن‌ها فراهم آورد.

علاوه بر این، عواملی مانند سرپرستی امین توسط فضل‌بن یحیی برمکی - برادر رضاعی هارون الرشید و تأثیرگذار در دستگاه خلافت عباسی، حمایت وی از ولایتعهدی امین (جهشیاری: ۱۳۵ و طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۲: ۵۲۳۹) و هم‌چنین واگذاری امین مقام وزارت خود را به فضل بن ربیع عرب تبار و دوستدار بنی عباس، می‌توانست در برتری و پذیرش امین از سوی عنصر عربی بسیار مؤثر باشد و به همین اندازه مأمون را از دستیابی به هر گونه حمایتی از جانب آنان محروم سازد. این عمل هارون نشان از اولویت قائل بودن او برای ارزش‌های برآمده از ساخت قدرت در مقابل دیگر ارزش‌ها بود، مسئله‌ای که به‌درستی پاسخ نیاز هارون یعنی ولایتعهدی امین را برآورده ساخت. (ظریفیان شفیعی و صیامیان گرجی، ۱۳۸۸: ۱۴۶) از طرفی، سرپرستی مأمون توسط جعفر بن یحیی که در رقابت با برادرش فضل بود تا جایی که «کار آن دو به جایی رسید که هر یک نسبت به دیگری کارشکنی می‌کرد»، (جهشیاری: ۱۲۱) هم‌چنین واگذاری وزارت از سوی مأمون به فضل بن سهل ایرانی می‌توانست در تشدید این مسئله تأثیرگذار باشد.

در شرایطی که طرفداران عنصر عربیت، به‌ویژه به خاندان عباسی، در گرایش به امین در مقابل مأمون پافشاری می‌کردند، مأمون هم می‌بایست به نیرویی تکیه می‌کرد تا امور خلافت خویش را با تکیه بر قدرت آنان استوار سازد. در این راستا، تنها گزینه‌ای که پیش رو داشت ایرانیان بودند. بر این اساس، اگر بتوان تمایل مأمون به ایرانیان را زاینده عدم اعتماد عرب، و به‌ویژه عباسیان، به مأمون دانست، سخن گزافی نخواهد بود. در واقع، مأمون تنها زمانی به ایرانیان متمایل شد و اساس حکومت خویش را با تکیه بر عنصر ایرانی بنا نهاد که از عباسیان، علویان و به‌طور کلی از عنصر عربی حمایت و یاری ندید. او هیچ‌گاه نمی‌توانست، به خاطر مخاطراتی که در دربار خلافت از ناحیه برادران و خویشاوندان خالص عربی‌اش وی را تهدید می‌کرد، این تکیه‌گاه (ایران) را از دست بدهد. (ولوی، ۱۳۸۰: ۱۷۸)

بر این اساس، باید گرایش مأمون به ایرانیان و تقرب زیرکانه وی به شیعه و مخصوصاً امام علی بن موسی الرضا (ع) را بنا بر مصالح وقت و ناشی از ساختار قدرت دانست. از طرفی، ایرانیان نیز با خواندن مأمون به «امام‌الهدای خراسانیان» (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۲: ۵۴۳۰) و «خواهرزاده ما و پسر عموی پیامبر ما» (جهشیاری: ۱۸۰) وی را وسیله‌ای برای نجات خود از دست حاکمان ظالم عرب می‌دانستند. در این صورت، ایجاد این تصویر که بین مأمون و ایرانیان ارتباطی دو سویه برای رفع نیازهای خویش و امید به آینده بهتر وجود داشته است، چندان دور از ذهن نخواهد بود.

**هاشمی بودن مادر امین
سبب شد تا هاشمیان به
خلافت او نگاه بهتری
داشته باشند و به عنوان
بستگان نزدیک خلیفه
به حمایت از او بپردازند
که این برتری و پذیرش
سرانجام در معرفی
ولیعهد توسط هارون به
منصب ظهور رسیده**



تصمیم مأمون به تکیه بر ایرانیان وی را به بهره‌گیری از اقدامات گوناگون جهت تحکیم این روابط رهنمون ساخت. اقدام او در حمایت از علویان - با توجه به اینکه مردم ایران گرایش و ارادت خاصی به خاندان پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) داشته‌اند - و تأکید او بر اینکه مادرش ایرانی است می‌تواند مؤید این مطلب باشد.

خلفای عباسی پیش از مأمون برای مهار جنبش‌های شیعی از شیوه سرکوب نظامی استفاده می‌کردند. اما مأمون روش متفاوتی در برخورد با امامان شیعه در پیش گرفت؛ چنانکه جهت تحکیم خلافت خویش، به اقداماتی از قبیل محدود کردن ارتباط امام رضا (ع) با مردم، کسب مقبولیت برای خلافت عباسی به‌ویژه نزد علویان، کاستن از اقتدار و احترام علویانی که در پی قیام علیه او بودند، جلب پشتیبانی بیش‌تر ایرانیان و به‌ویژه دعوت از امام رضا (ع) از مدینه به مرو و منصوب کردن آن حضرت به ولایتعهدی خود بود.

منابع از اقدامات مأمون در حمایت از علویان مطالب دیگری نیز ذکر کرده‌اند. مسعودی می‌گوید: «او (مأمون) اظهار تشیع می‌کرد. چنان‌که دستور داد تا از معاویه به نیکی یاد نشود و بر روی منابر او را لعن کنند.» (مسعودی، ۱۳۷۵، ج ۲؛ ۴۱۹) هم‌چنین تلاش می‌کرد تا مردم را قائل به تفضیل علی (ع) بر دیگر خلفا گرداند. ابن‌کثیر در این باره می‌گوید: «در سال ۲۱۲ هجری مأمون دو کار انجام داد که بدعت محسوب می‌شد: اول تأکید بر اعتقادش به خلق قرآن و دیگری تفضیل علی (ع) بر مردم بعد از رسول خدا (ص).» (ابن‌کثیر، ۱۴۰۷، ج ۱۰؛ ۲۹۱) علاوه بر آن، مأمون فدک را به آل فاطمه برگرداند (یعقوبی، ۱۳۸۲، ج ۲؛ ۴۹۳) که علت آن را می‌توان تمایل مأمون به علویان دانست که در اثر ارتباط با ایرانیان به‌وجود آمده بود. البته برخی این گرایش را عاطفی - دینی دانسته‌اند. (عبدالمعتم داود، ۱۴۱۵: ۲۰۲) ولی به نظر ما این گرایش بیشتر از آنکه جنبه عاطفی داشته باشد، دارای صبغه سیاسی و مصلحت‌جویانه بوده است.

نتیجه

هارون الرشید با تعیین فرزندش امین به جانشینی خویش و معرفی مأمون به‌عنوان ولیعهد امین،

کوشیده بود تا هم اعراب و هم ایرانیان را به حمایت از خلافت عباسی سوق دهد. اما این سیاست بر خلاف پیش‌بینی هارون، با افزون‌طلبی اشرافیت عربی و اقدام امین به عزل مأمون از ولیعهدی و اعلان ولایتعهدی پسر خود به جای او بی‌نتیجه ماند. در این درگیری خاندانی و نژادی - که به شکست امین انجامید - عواملی مانند تربیت ایرانی مأمون، مادر ایرانی وی، سابقه حضور او در ایران و مهم‌تر از همه نداشتن پشتیبان در بین عنصر عربی، او را به ایرانیان متمایل ساخت.

۱. ابن‌عثم؛ الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱.
۲. ابن‌کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر؛ البدایه و النهایه، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷.
۳. جهشیاری، محمد بن عبدوس؛ الوزراء و الکتّاب، مقدمه حسن الزین، بیروت: دارالفکر الحدیث.
۴. زرکلی، خیرالدین، الأعلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰.
۵. زرگری‌نژاد، غلامحسین؛ تاریخ تحلیلی اسلام از بعثت تا غیبت، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۶.
۶. صدیقی، غلامحسین؛ جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران: ۱۳۷۵.
۷. ظریفیان شفیعی، غلامرضا و صیامیان گرجی، زهیر؛ مقاله «تحلیلی بر الگوی عمل نخبگان در ماجرای امین و مأمون»، فصلنامه پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ، سال اول، شماره دوم، زمستان ۱۳۸۸.
۸. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۷۵.
۹. عبدالمعتم، نبیل داود؛ نشأه الشیعه الامامیه، لبنان: دارالمورخ العربی، ۱۴۱۵.
۱۰. فیاض، علی‌اکبر؛ تاریخ اسلام، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
۱۱. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود؛ تاریخ گردیزی، تحقیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
۱۲. عاملی، سید جعفر مرتضی؛ حیاة الامام رضا، دارالتبلیغ الاسلامی، ۱۳۹۸.
۱۳. مسعودی، ابوالحسن؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۱۴. ولوی، علی محمد؛ دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی، تهران: انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۰.
۱۵. یعقوبی، تاریخ یعقوبی؛ مترجم محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.